

بررسی حضور و نقش وکیل مدنی در رسیدگی به پرونده ها در شورای حل اختلاف

محمد احمدی، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، موسسه آموزش عالی تابناک

Llvllllvll966@gmail.com

عطاءالله جوکار، استاد حقوق موسسه آموزش عالی تابناک

Dr.jokar.shardar@gmail.com

چکیده

در دعاوی که در صلاحیت شورای حل اختلاف است اگر طرفین یا یکی از آنها فردی را به عنوان وکیل خود معرفی کنند آیا الزاماً شخص مزبور باید وکیل دادگستری باشد یا به اشخاص غیر از وکیل دادگستری نیز می‌توان با تنظیم وکالت‌نامه در یکی از محاضر اسناد رسمی وکالت داد؟ ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که شورای حل اختلاف از دو نوع صلاحیت برخوردار است: ۱. رسیدگی به اموری که ماهیت قضایی آن پیچیدگی کمتری دارد ۲. رفع اختلافات محلی و حل و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارد. بنابراین، چنانچه شورای حل اختلاف، در حدود صلاحیت خود، به اموری که ماهیت قضایی دارد رسیدگی کند می‌تواند مرجع قضایی تلقی شود. ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرایی قانون مرقوم رسیدگی در شورا را تابع تشریفات قانون آیین دادرسی ندانسته و در خصوص الزامی بودن طرح دعوا در شورا توسط وکیل دادگستری در مواردی که شاکی شخصاً مبادرت به اعلام شکایت نمی‌کند، آیین‌نامه مزبور ساکت است. اما ملزم نبودن مرجع قضایی به رعایت تشریفات دادرسی به معنای نادیده گرفتن آیین و ضوابط کلی و قواعد عمومی حاکم بر دادرسی و تخطی از آنها نیست بلکه از مجموع مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (باب دوم - وکالت در دعاوی) و قوانین مربوط به وکالت، استفاده می‌شود. در مواردی که مدعی یا شاکی توسط وکیل در مراجع قضایی، اقامه دعوا می‌کند، این وکیل الزاماً باید وکیل دادگستری باشد و استثناً بر این قاعده، نیاز به تصریح قانونی دارد. کما اینکه بند (الف) ماده ۷ قانون آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۷۹، اعلام شکایت به وسیله وکیل دادگستری یا وکیل رسمی را در آن دیوان، تجویز کرده است. سوال اصلی پژوهش این است که آیا در طرح دعوا در شورای حل اختلاف توسط وکیل مدنی بلامانع است؟ پاسخ به این سوال از طریق واکاوی و بررسی منابع به شیوه توصیفی - تحلیلی، با روش کتابخانه ای صورت می‌گیرد.

واژگان کلیدی: وکیل مدنی، شورای حل اختلاف، پرونده

مقدمه

بموجب ماده ۱۸۹ قانون برنامه پنجساله سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۷۹/۱/۱۷ حل و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارد و یا ماهیت قضایی آن از پیچیدگی کمتری برخوردار است به شوراهای حل اختلاف واگذار گردید. از طرف هیئت وزیران آیین نامه ای تدوین شد و بموجب این آیین نامه تشکیل، صلاحیت و نحوه رسیدگی شوراهای حل

اختلاف تبیین شد تا اینکه قانون شوراهای حل اختلاف در مورخه ۸۷/۵/۱۶ بصورت آزمایشی در کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس تصویب شده و در روزنامه رسمی شماره ۱۸۴۹۵-۸۷/۶/۷ منتشر گردیده است ..

در بند یک ماده ۱ آیین نامه اجرایی ماده ۱۸۹ بیان شده به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی و در راستای توسعه مشارکتهای براساس سیاستگذاری ای که قوه قضائیه برای اجرای تدریجی آن در سطح استانهای کشور اعمال خواهد نمود، شوراهای حل اختلاف تشکیل می گردد. با توجه به اینکه کاهش مراجعات مردم به دستگاه قضایی در آیین نامه پیش بینی شده و این موضوع صدور آراء توسط اعضای شورا در راستای ماده ۱۶ آیین نامه را موجب می شد؛ که بواسطه صدور آراء ضعیف و بدون مبنای حقوقی و قانونی سبب اعتراضات وسیع مردم و بالتبع هدف کاهش مراجعات مردم به دستگاه قضایی اثر منفی برروندکار شورا و دستگاه قضایی را ایجاد نمود . و با توجه به طرح اعتراضات بی رویه نسبت به آراء شورا در دستگاه قضایی در دستیابی به هدف مذکور نیز توفیقی حاصل نشد تا اینکه در ماده یک قانون شوراهای حل اختلاف بیان شده که به منظور حل اختلاف صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیر دولتی شورای های حل اختلاف تشکیل می شوند . البته بموجب آیین نامه اجرایی شورای حل اختلاف تخصصی دیوان عدالت اداری مصوب ۸۶/۸/۲۳ رسیدگی به دعاوی اداری پیش بینی شده است؛ (شریفی ، ۱۳۸۷: ۳۰) که با توجه به اینکه ایجاد شوراهای حل اختلاف در خصوص کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی بوده است نه محاکم اداری ، استثناء دعاوی اداری از محدوده دعاوی مطروحه در شورای حل اختلاف بموجب قانون در راستای اهداف شورای حل اختلاف می باشد . بنابراین هدف از تشکیل شوراهای حل اختلاف فقط حل اختلاف و صلح و سازش پیش بینی شده است و لاغیر . هدف مذکور عالی و مورد تحسین می باشد چرا که سعی در صلح و سازش نه تنها تکلیف بوده بلکه ایجاد چنین اموری به نفع طرفین ، جامعه و دستگاه قضایی است و چنین اقداماتی باید در جامعه نهادینه و تقویت شود . و بالتبع قواعد دیگر مندرج در قانون باید بر اساس همین هدف متعالی باشد . و این هدف در قانون تقویت شده است ؛ براین اساس وظیفه شورا فقط صلح و سازش است و امکان صدور رای در صورت نبود صلح و سازش وجود ندارد .

ماهیت حقوقی شورای حل اختلاف - مبحث اول

از لحاظ ماهیت مراجع قضایی به دو دسته مراجع عمومی و اختصاصی تقسیم شده و مراجع اختصاصی نیز به دو دسته اختصاصی دادگستری و اختصاصی غیر دادگستری تقسیم می شوند؛ (شمس : ۱۳۸۶ ، ۳۰) . مراجع اختصاصی دادگستری مرجعی است که نصب و عزل و عزل قضات آن کلاً در صلاحیت قوه قضائیه باشد . و مراجع اختصاصی غیر دادگستری مرجعی است که نصب و عزل قضات آنها کلاً یا جزاً به عهده قوه مجریه بوده و از صلاحیت قوه قضائیه خارج است . (شمس : همان ، ۴۱) در این راستا با توجه به بند ۲ ماده ۱ آیین نامه اجرایی تشکیل شوراهای حل اختلاف تشخیص ضرورت تشکیل شورا توسط رئیس حوزه قضایی و فرماندار با مشورت شورای اسلامی شهر یا روستا و موافقت رئیس کل دادگستری استان اعلام شده و نیز با توجه به دخل و تصرف شورای شهر یا بخش یا روستا در خصوص انتخاب یک نفر عضو و انتخاب عضو دیگر که معتمد محلی است با انتخاب هیاتی متشکل از رئیس حوزه قضایی ، فرماندار و فرمانده ی نیروی انتظامی و امام جمعه در راستای بند ۱ ماده ۴ آیین نامه شورای حل اختلاف در زمان حکومت آیین نامه، شورای حل اختلاف یک مرجع قضایی اختصاصی غیر دادگستری تلقی می شد . (شمس : همان : ۴۱) که با توجه به موارد صلاحیت شورا و دخالت مستقیم در امور قضایی چنین ماهیتی برای شورا دارای ایراد بسیار مهم بوده و در مخالفت با اصل ۱۵۹ قانون اساسی بود زیرا در عمل شورا مانند یک مرجع قضایی اختصاصی اقدام نموده و بر آن اساس اعضای

شورا نیز از هدف ذاتی خود که همان صلح و سازش بوده دور شده و مانند یک شعبه حقوقی و یا کیفری فقط رای صادر می نمودند ؛ که بنظر می رسد این ایرادات و مخالفت با قانون اساسی در قانون شوراهای حل اختلاف بر طرف گردیده و شورای حل اختلاف در موارد داخل در صلاحیت مرجع قضایی اختصاصی تلقی می شود زیرا ؛ اولاً : بموجب ماده ۱ قانون ، شورای حل اختلاف تحت نظارت قوه قضائیه تشکیل می شود . و تعیین محدوده فعالیت جغرافیای شورا در هر حوزه قضایی به عهده رئیس همان حوزه قضایی می باشد (تبصره ماده ۱) .

ثانیاً : بموجب ماده ۳ قانون مسئول دفتر توسط رئیس شورا پیشنهاد و ابلاغ آن از سوی رئیس کل دادگستری استان یا معاون ذریبط وی صادر می شود . و قاضی شورا نیز با ابلاغ رئیس قوه قضائیه از میان قضات شاغل منصوب خواهد شد .
ثالثاً : با استناد به مواد ۳۸، ۳۹ و ۴۰ قانون جهت رسیدگی به تخلف اعضای شورا در انجام وظایف قانونی توسط هیات رسیدگی کننده به تخلفات شورا مرکب از نماینده ای از سوی دادسرای انتظامی قضات ، رئیس شورای حل اختلاف استان و مسئول حفاظت و اطلاعات دادگستری استان با ابلاغ رئیس قوه قضائیه برای مدت سه سال انتخاب می گردند ؛ صورت می پذیرد .
رابعاً : تامین امکانات اداری و تجهیزات و مکان و امور مالی و پشتیبانی شوراهای حل اختلاف بعهد قوه قضائیه است و دولت هرساله بودجه مورد نیاز شوراها را بر اساس بودجه پیشنهادی قوه قضائیه در قالب ردیف مستقل پیش بینی می کند . (ماده ۴۹ قانون) بنابراین با توجه به دلایل مذکور شوراهای حل اختلاف یک مرجع قضایی اختصاصی هستند . چون نصب و عزل اعضای و قاضی شورا و نیز رسیدگی به تخلفات اعضای شورا و تامین امکانات اداری و ... کاملاً زیر نظر قوه قضائیه است .

مبحث دوم : وکیل مدنی

گفتار اول : تعریف وکیل

وکیل یک واژه عربی است؛ که در فارسی مترادف با نماینده می باشد. کسی که تحت عنوان وکیل یا نماینده قانونی مشخص می گردد، طبق عقد قراردادی که معروف به وکالت نامه می باشد با موکل خود منعقد می نماید که با در نظر داشتن وکالت نامه از نظر قانونی اختیاراتی در مورد موکل خود به وی داده شود. لذا وکالتی که مطابق با مفاد قانون مدنی تنظیم می شود وکالت مدنی می نامند. این قرارداد حاوی طیف وسیعی از اختیارات است. به غیر از مواردی که در امور وکلای دادگستری دخالت محسوب می شود.

در وکالت نامه به صورت کامل و واضح حدود و وظایف اختیارات موکل درج گردیده است. چنانچه وکیل از اختیاراتی که بر اساس عقد وکالت به او سپرده شده باشد و در قرارداد هم ذکر گردیده است کاری انجام دهد، تعهد تمام آن کار شخصاً با وکیل است و چنانچه بنابه تأثیر عمل وکیل، خسارت و ضرری شده باشد، می توان از وکیل مربوط شکایت کرد. وکیل مدنی کسی است که فرد به عنوان موکل به او به منظور برخی امور وکالت می دهد.

گفتار دوم : وظایف وکیل مدنی

وکیل مدنی کسی است که جواز وکالت دادگستری از مراجع صالح را ندارد. اما موکل با انعقاد عقد وکالت به منظور انجام اموری که مرتبط با موکل است، به او اختیاراتی خواهد داد

گفتار سوم : فرق وکیل مدنی و وکیل دادگستری

این نوع از وکیل با وکیل دادگستری بسیار مغایرت دارد. وکالتنامه مدنی را می‌توان به‌طور رسمی در دفتر اسناد رسمی یا به‌طور غیررسمی تنظیم کرد. وکیل دادگستری می‌تواند در محکمه‌های قضایی به‌منظور فیصله دادن پرونده و دفاع از موکل خویش بپردازد. چنان‌که وکیل مدنی به‌هیچ وجه از جانب دادگاه، قانونی به‌حساب نمی‌آید. اصولاً وکیل مدنی در عرصه‌هایی مانند وکالت به‌منظور طلاق، خرید و فروش خانه، فسخ اجاره همچنین بررسی موارد مربوطه با نهادها و ادارات دولتی است. به موجب قانون، وکیل مدنی اجازه ندارد در دادگاه‌ها و مراجع قضایی هیچ‌گونه دخالتی داشته باشد همچنین وکالت در محکمه‌های قضایی مخصوص افرادی است که پروانه وکالت از مراجع صالح داشته باشند. حق الوکاله وکیل مدنی تعرفه خاصی نخواهد داشت و بر مبنای توافق و به اندازه زحمتی که کشیده است تعیین می‌شود.

گفتار چهارم: حدود اختیارات وکیل مدنی

حدود اختیارات وکیل مدنی همان چیزی است که در قرارداد وکالت درج گردیده است. اصولاً باید در انتخاب وکیل مدنی بسیار دقت نمود که یک فرد مورد اعتماد باشد تا در روند امور به مشکلی بر نخورد. در مورد وکلای دادگستری می‌توان چنین گفت: یک وکیل دادگستری شایسته به جز این‌که باید تجربه زیادی داشته باشد باید از سطح دانش خوبی برخوردار باشد و به امور مربوطه مسلط باشد و همین‌طور سابق و پیشینه روشنی در برطرف کردن پرونده‌های خود داشته باشد، و یک وکیل مدنی صالح علاوه بر این‌که از مهارت مناسبی در انجام امور مستفید باشد می‌بایست به قانون نیز تسلط داشته باشد.

از ویژگی‌های اخلاقی مهمی هم که می‌بایست برخوردار باشد می‌توان، به رازداری، تعهد کاری، و این‌که بتواند زندگی شخصی را از کاری جدا نماید، اشاره نمود.

گفتار پنجم: اهلیت برای وکیل مدنی

اهلیتی که قانون جهت دو طرف معامله ملزم می‌داند از دو نظر می‌باشد، یکی این‌که دو طرف عقد قرارداد باید می‌بایست عاقل و بالغ باشند. چراکه انعقاد بدون اراده حقیقی محرز نمی‌شود؛ و شخصی که عاقل و بالغ نباشد نمی‌تواند، اراده ملزم را بکند. بنابراین قانون تعبیر و قصد انشاء صغیر غیر ممیز و مجنون را نمی‌پذیرد، لیکن مجنون ادواری در موقع سلامت کارهای او صحیح می‌باشد و از سوی دیگر هیچ کدام از مجنون و صغیر از جمله ممیز و غیر ممیز و نیز سفیه در امور مالی خویش نمی‌تواند تملک نماید؛ خواه مال خودش را به شخص دیگر تملیک کند و یا ضمانتی به نفع وی نماید و خواه مورد آن مال باشد یا عمل، چراکه تملکات آن‌ها محفوظ از کمی و کاستی نیست. لیکن تصرف بلاعوض که قطعاً باعث تضییع و تفریط نیست.

صغیر ممیز و سفیه نمی‌توانند غیر مستقیم نیز تصرفاتی در امور مالی خود انجام دهند که سبب ایجاد ضمانت به دادن مال و یا انجام عمل گردد؛ مثل ازدواج دائم که مهریه در آن قید نشده است یا عدم مهریه قید گردیده باشد. چرا که در عمل مزبور کارهای آن‌ها سبب تملک در امور مالی است و از تضییع و تفریط درامان نیست. آن‌طور که از روح مواد مرتبط استنباط می‌گردد، در هر موردی که تملک آن‌ها مصون از تضییع و تفریط نباشد چه مستقیم و چه غیرمستقیم ممنوع هستند. اما تملکاتی که در امور مالی آنان تأثیر نخواهد داشت نظیر و اقرار در کارهای غیرمالی بدون اشکال خواهد بود.

گفتار ششم: حدود وکالت وکیل مدنی

در عقد وکالت می‌بایست کاری که به وکیل، وکالت انجام آن واگذار شده است، مشخص شود. به عنوان مثال هر موقع شخص دیگری را وکیل در فروش خانه خویش نماید، می‌بایست عملی را که انجام آن به عهده وکیل گذاشته شده است اعم از فروش و اجاره دادن و اخذ اجاره‌بها همچنین مراقبت و تعمیرات لازم مشخص گردد؛ وگرنه بدون مشخص نمودن آن، موضوع وکالت نامشخص و عقد مورد وکالت که مورد معامله می‌باشد نیز می‌بایست مشخص بوده و نامشخص نباشد.

لازم به ذکر است که فروش و اجاره دادن، بیرون از حدود اداره اموال است؛ و چنانچه موکل از وکیل بخواهد که این کارها را نیز انجام دهد، می‌بایست صریحاً به آن امر در عقد وکالت اشاره شود و امکان دارد وکالت مقید و به‌منظور امور ویژه‌ای باشد، در صورتی که شخصی به فرد دیگری وکالت دهد که خانه او را به فروش برساند و یا آن را اجاره دهد، در این حالت وکیل این امکان را ندارد که به جز امور مشخص کارهای دیگری را نیز انجام دهد از جمله خدمات بسیار ارزشمندی که در حال حاضر به جهت تسریع در امور بسیار پر اهمیت می‌باشد، استار تاپ‌های حقوقی هستند که به روش آنلاین خدمات گوناگون حقوقی را در زمینه‌های گوناگون نظیر طلاق، ازدواج، انعقاد قرارداد، تنظیم دادخواست، تنظیم لایحه و غیره را ارائه می‌نمایند.

حدود اختیارات یک وکیل، از جانب موکل خود مشخص می‌گردد و تعدی از این حدود، بدون رضایت موکل، در قانون جرم به حساب می‌آید و در منزلت هیچ وکیلی نمی‌باشد در صورتی که لازم به گرفتن یک وکیل به‌منظور انجام امور حقوقی و یا قضایی خویش دارید، پیشنهاد می‌کنیم که مفاد درج گردیده در عقد وکالت را حتماً با دقت مطالعه نمایید و بنا به حق و حقوق خویش تحت عنوان موکل و همچنین تعهدات وکیل در مقابل شما، به درستی اطلاع داشته باشید

مبحث سوم : وکالت مدنی در ماده ۲۲ لایحه شوراهای حل اختلاف

آیا شورای حل اختلاف یک نهاد قضایی است یا اداری؟ و آیا در روش حل اختلاف در غیر مراجع قضایی می‌توان همان الگوهای شناخته شده در رسیدگی قضایی را به کار بست یا در حل اختلاف مردم در مراجع غیرقضایی باید به الگوهای عرفی و روش‌های ریش سپیدانه روی آورد؟

در جلسه سه شنبه ۳۰ دی ۱۳۹۹ مجلس شورای اسلامی، ماده ۲۲ لایحه شوراهای حل اختلاف با ۱۹۴ رأی موافق، سه رأی مخالف و پنج رأی ممتنع از مجموع ۲۴۴ نماینده حاضر در صحن علنی مجلس شورای اسلامی تصویب شد که براساس آن «طرفین دعوا می‌توانند شخصاً در شورا حضور یافته یا از وکیل (دادگستری) استفاده کنند. در موارد صلح و سازش استفاده از وکیل مدنی مجاز است». این درحالیست که بر اساس ماده ۲۰ قانون فعلی، طرفین ملزم به حضور شخصی یا از طریق وکیل دادگستری در این شورا هستند. در ماده مذکور آمده است: طرفین می‌توانند شخصاً در شورا حضور یافته یا از وکیل دادگستری استفاده کنند. فلسفه تأسیس شورای حل اختلاف، توسعه مشارکت مردمی در جهت تشیید مبانی حل اختلاف در دعاوی و کاستن از حجم پرونده‌ها در محاکم قضایی بوده است. موضوع حل اختلاف به پذیرش حکام شرع و مجتهدین متبحر در فقه اسلامی و غیرمنصوب از طرف حکومت و مراجعه آزادانه مردم جهت حل و فصل اختلافات به آنان بر اساس مقررات اسلامی و با در نظر گرفتن رسوم و سنت محلی، باز می‌گردد. در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۴ قانون تشکیل خانه انصاف به تصویب مجلس شورای ملی وقت رسید که

طبق ماده یک؛ به منظور رسیدگی و حل و فصل اختلافات میان ساکنان روستاها، شورایی به نام خانه انصاف مرکب از معتمدان محل که از طرف ساکنان حوزه خانه انصاف برای مدت سه سال انتخاب می شدند، برای یک یا چند ده تشکیل می شد . با توجه به موفقیت خانه های انصاف، انگیزه تشکیل تصویب نهادی مشابه خانه انصاف در شهرها با عنوان قانون تشکیل شورای داوری در نهم تیر ۱۳۵۴ به وجود آمد. در ایران بعد از انقلاب، با تصویب ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران روند حکمیت اجباری وارد مرحله جدیدی شد که مقرر می دارد: «به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی و در راستای توسعه مشارکت های مردمی، رفع اختلافات محلی و نیز حل و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارند یا ماهیت قضایی آن از پیچیدگی کمتری برخوردار است، به شوراهای حل اختلاف واگذار می گردد.

سوال اساسی که در اینجا مطرح می شود این است که: آیا شورای حل اختلاف یک نهاد قضایی است یا اداری؟ آیا در روش حل اختلاف در غیر مراجع قضایی می توان همان الگوهای شناخته شده در رسیدگی قضایی را به کار بست یا در حل اختلاف مردم در مراجع غیرقضایی باید به الگوهای عرفی و روش های ریش سپیدانه روی آورد؟

بی تردید هیچ دعوا و اختلافی را نمی توان به سادگی ارزش گذاری کرده و با ترتب مراتب خاص، مداخله در امور قضایی را به دست غیر متخصصان سپرد، هر چند که درون مجموعه های قضایی می توان به فراخور، دعاوی را دسته بندی و به مقامات قضایی خاصی حسب تجربه و پیشینه و دانش و علاقه واگذار کرد اما نمی توان با دسته بندی دعاوی «از حیث میزان خواسته در امور حقوقی» یا «میزان مجازات در امور کیفری»، بخشی از دعاوی را با سپردن به مقامات غیرقضایی به بهانه کم ارزش بودن، از دایره اهمیت خارج دانست.

امتیاز شورای حل اختلاف بر مراجع قضایی، تنها از منظر روش ورود به اختلافات و ایجاد صلح و آشتی فیما بین و اصلاح ذات البین و فصل خصومت با تراضی و رفع کینه و کدورت های شهروندان و جلوگیری از تشکیل پرونده های قضایی است به نظر می رسد که قانون شورای حل اختلاف با غفلت مقامات تقنینی از فلسفه نهفته در آن، دور مانده و در مقام اجرانیز این نهاد خود منشأ ایجاد اختلاف عدیده است

بهره بردن از الگوی رسیدگی های قضایی و ایجاد شعب رسیدگی به سیاق دادگاه ها، در درون دادگستری ها و زیر نظر محاکم و مقامات قضایی و به کارگیری افراد فاقد صلاحیت قضایی در امور قضایی، یک خبط و خطای نابخشودنی تاریخی است.

شوراهای حل اختلاف باید به طریق سازمان های مردم نهاد و نهادهای مردمی و با روش انتخاب اعضای آن از سوی مردم و نه با تصمیم مقامات و نهادهای قضایی، از میان معتمدان، ریش سپیدان و بزرگان هر شهر و دیار و به روشی غیر از آنچه شکل گرفته، نهایت تلاش خود را برای میانجیگری در حل مسالمت آمیز اختلافات مردم به کار گیرند، نه اینکه اعضای آن بدون صلاحیت های لازم ردای قضاوت برتن کرده و جلسات دادرسی به راه اندازند.

ارزش دعاوی ملاک مناسبی برای رهنمون ساختن مشکلات مردم به نهادهای «غیرقضایی و قضایی» نیست. اساسا همه دعاوی به جهت «وجود حقی که مورد مناقشه است»، با ارزش هستند. تنها ملاک ارجاع اختلافات مردم به نهادهای قضایی یا غیر قضایی روش های مواجهه مردم با اختلافات و در نظر داشتن ملاحظات مربوط به نظم عمومی است. مردم باید در مراجعه به مراجع موجود به جز در مواردی که رسیدگی به اختلاف حادث شده، متضمن امر مربوط به حقوق و نظم عمومی است، در انتخاب مراجع قضایی و غیر قضایی مختار باشند

اگرچه، طبق ماده یک لایحه شوراهای حل اختلاف کارکرد اصلی و ذاتی شورای حل اختلاف، حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی تبیین شده است اما اکنون شورای حل اختلاف به کارگاه تولید رأی تبدیل شده است. در واقع شورای حل اختلاف برای این تأسیس شد که اختلافات بین مردم به جای اینکه در محاکم قضایی حل و فصل شود، به صورت اداری و عرفی و یا به زبان ساده تر از طریق کدخدانمنشی حل (نه فصل) شود. یعنی شورای حل اختلاف کارکرد خانه‌های انصاف را داشته باشد. تنها از این منظر حضور افراد فاقد صلاحیت برای قضاوت که از مسجد و مدرسه و بازار جذب شده اند و ایضا افراد فاقد صلاحیت برای وکالت در دعاوی در شورای حل اختلاف صرفاً برای ایجاد سازش میان مردم می تواند موجه و مثمر ثمر و مفید تلقی شود.

اما واقعیت شرایط امروز چیز دیگری است. اکنون شورای حل اختلاف کارکرد اصلی خویش را که ایجاد سازش بین طرفین دعوا باشد از دست داده و سه نفری که در آنجا به عنوان میانجیگر نشسته اند، جایگاه خویش را با جایگاه قاضی اشتباه گرفته اند. این اشتباه البته اشتباه قانونگذار است که چنین شأن و جایگاهی را برای این اعضا به رسمیت شناخته است. صدور آراء قضایی در شورای حل اختلاف توسط مقامات غیر قضایی نشان از آن دارد که کارکرد اولیه چنین نهادی، از حیث فلسفه و جواز تأسیس، تقریباً به دست فراموشی سپرده شده و عملاً شورای حل اختلاف کارکرد قضایی را جلوه گر شده است. در این صورت دیگر نمی توان از کسانی که هیچ سابقه وکالت یا تحصیلات حقوقی ندارند، برای شرکت در جلسات شورای حل اختلاف و در جهت دفاع از حقوق مردم استفاده کرد. این رویکرد مخالف اصول ۳۴ و ۱۵۶ قانون اساسی به نظر می رسد، زیرا وظیفه احقاق حق و رسیدگی به تظلمات از وظایف دادگستری است. اگر چه طبق ماده ۱۳ لایحه شوراها، صلاحیت این مرجع محدود به سه موضوع شده، لکن طبق ماده ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ همین لایحه، تقریباً اکثر پرونده های حقوقی و کیفری واجد صلاحیت در این شورا تلقی شده و شورا می تواند طبق ماده ۲۴ گزارش اصلاحی صادر کند که همین گزارش اصلاحی در اجرای احکام مدنی شورا قابلیت اجرا خواهدداشت. مسأله دیگر، نحوه نظارت بر این افراد است. کسانی که وارد شورای حل اختلاف می شوند و به پرونده ها دسترسی دارند

نتیجه گیری

از جمع مطالب مذکور نتیجه گرفته می شود. وقتی قرار است که شورای حل اختلاف کارکرد قضایی داشته باشد، فرد غیرحقوقدان نمی تواند کمک مثمر ثمری به طرفین در شورای حل اختلاف ایفا کند. مرور قوانین مرتبط با شورای حل اختلاف نیز نشان می دهد که از نظر قانونی نیز شورای حل اختلاف به عنوان یک مرجع قضایی شناخته شده است، نه مرجع اداری. براین اساس، دادن مجوز به افرادی که وکیل دادگستری نیستند و از تحصیلات حقوقی نیز برخوردار نیستند، نه تنها کمکی به طرفین دعوا نمی کند بلکه عملاً مسیر دادرسی ها را در مسیری غیر از دادرسی عادلانه قرار می دهد.

داشتن وکیل دادگستری و حق بهره مندی از نهاد دفاع یعنی خبرگان وکالت (یا همان وکلای دادگستری) از حقوق اولیه طرفین دعوا و از جمله مهمترین حقوق شهروندی است. از این منظر، این قانون اگرچه ظاهراً به نفع مردم است اما در عمل به ضرر جامعه ایران و حقوق عامه در راستای فصل سوم قانون اساسی (یعنی حقوق ملت) است.

مجلس شورای اسلامی مصوبه ای را به تصویب رسانده که براساس آن، هر فردی می تواند با وکالت مدنی در شورای حل اختلاف وکالت کند. اگر چه وکالت مدنی در مراجع اداری هیچ منافاتی با حق دفاع ندارد، اما با این کار کرد قضایی شورای حل اختلاف که

در عمل جامعه شاهد آن است و قوانین مرتبط با آن نیز آن را نشان می دهد، نمی توان شورای حل اختلاف را یک مرجع اداری تلقی کرد و براساس آن اجازه دخالت وکلای مدنی را در جریان دفاع توجیه کرد. ضمن اینکه هزینه مضاعف برای طرفین دعوا در صورت عدم صدور گزارش اصلاحی مترتب می شود زیرا با ارجاع پرونده به محاکم دادگستری یا دادسرا، طرفین دعوا مکلف هستند با هزینه ای مضاعف اقدام به تنظیم قرارداد با وکلای دادگستری کنند. نکته قابل تامل دیگر این است که اکثر موسسات و شرکت های خدمات حقوقی و نیز بسیاری از افراد مصطلح به «شرخها» که در کار وصول مطالبات هستند، به دنبال جذب افراد غیر وکیل برای شرکت در جلسات شورای حل اختلاف و پیگیری پرونده های وصول مطالبات موسسات حقوقی هستند. بنابر این، ماده ۲۲ شوراها در عمل بیشتر برای سود موسسات و شرکت های خدمات حقوقی و شرخها و کارچاق کن ها است که در مسیر جذب مطالبات بازار عمل می کنند

منابع

- ۱- خالقیان، جواد، (۱۳۸۷) نقدی بر قانون شوراها حل اختلاف، مجله دادگستر، شماره ۳۱، پاییز.
- ۲- شریفی، علی رضا، (۱۳۸۷) نقدی بر آیین نامه اجرایی شورای حل اختلاف تخصصی دیوان عدالت اداری، مجله دادگستر، شماره ۳۱، پاییز.
- ۳- شمس، عبدالله، (۱۳۸۶) آیین دادرسی بنادین، ج ۱، چ اول، انتشارات دراک، تهران.
- ۴- غمامی، مجید و محسنی، حسن، (۱۳۸۵) اصول تضمین کننده عملیات دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگیهای دادرسی مدنی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۷۴.
- ۵- نوربها، رضا، (۱۳۸۵) زمینه حقوق جزای عمومی، چ، انتشارات دادآفرین، تهران.
- ۶- هاشمی، سید محمد، (۱۳۷۷) حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج دوم، نشر دادگستر، تهران.
- ۷- قانون مدنی